

انسانیت نوین

نقشه‌ی الهی

مانند همه‌ی دوران‌های بحرانی شدید تاریخ انسانی، اکنون نیز بشریت دستخوش درد و رنج ناشی از زایش و تجدید حیات روحانی است. نیروهای عظیم ویران‌گر برپا خاسته و مسلط به نظر می‌رسند اما نیروهای سازنده و خلاق که به رهایی بشریت می‌انجامند نیز از راه‌های متعددی در حال آزاد شدن هستند. اگرچه کار این نیروهای روشنایی‌بخش، به طور عمده در سکوت انجام می‌گیرد اما سرانجام به دگرگونی‌هایی می‌انجامد که پیشرفت مجدد روحانی بشریت را امن و یکنواخت می‌سازد. *اینها همگی بخشی از نقشه‌ی الهی است تا دگر بار به دنیای گرسنه و خسته، حقیقت الهی یکتا و ازلی را به صورت نوین اعطا نماید.*

جنگ نشانه‌ای از انگیزه‌های عمیق‌تر است

در حال حاضر ضروری‌ترین مساله‌ای که بشریت با آن روبرو است، ابداع راه و روشهایی برای از میان برداشتن رقابت، ستیز و چشم و همچشمی همراه با تمامی تجلیات خشن و ظریف آنها از دوایر مختلف زندگی می‌باشد. بی‌شک جنگ‌های نظامی بارزترین منشا هرج و مرج و ویرانی هستند. *اما جنگ‌ها به خودی خود مشکل اصلی بشریت نبوده، بلکه نشانه‌ی ظاهری انگیزه‌هایی عمیق‌تر و ریشه‌دار هستند. پرهیز کامل از جنگ و رنجی که در پی دارد، صرفاً*

با تبلیغات بر علیه آن امکان پذیر نیست. برای محو جنگ از تاریخ بشریت، می باید با ریشه‌ی مسبب آن برخورد شود. حتی زمانی که جنگ‌های نظامی برپا نشده‌اند، افراد یا گروهی درگیر جنگ‌های اقتصادی یا انواع ناآشکار دیگری از جنگ‌ها هستند. جنگ‌های نظامی با تمام بی‌رحمی‌ها و ستم‌هایی که در بر دارند، تنها هنگامی آغاز می‌شوند که این عوامل پنهان تشدید و برانگیخته شوند.

علت نهایی هرج و مرج نفع شخصی و خودخواهی است

ریشه‌ی مسبب هرج و مرجی که خود را به صورت جنگ‌ها نمایان می‌سازد این است که اغلب مردم در چنگال خودخواهی‌ها و ملاحظات خودخواهانه اسیر شده و خودخواهی‌ها و منافع شخصی را به صورت فردی یا جمعی ابراز می‌دارند. این یک زندگی ناشی از ارزش‌های تخیلی است که انسان‌ها در آن گرفتار شده‌اند. دیدن حقیقت الهی، رسیدن به این درک است که هستی با تمامی آشکارسازی‌های گوناگونش، سراسر یکی است. این درک مستلزم درک نهایی از وحدت هستی و فراموش کردن خودی محدود است.

جنگ‌ها غیر ضروری و نامعقول هستند

با طلوع درک حقیقی، مشکل جنگ‌ها بی‌درنگ محو می‌شوند. غیر ضروری و نامعقول بودن جنگ‌ها باید چنان روشن دیده شوند که فوری‌ترین مساله، چگونگی توقف آنها نباشد، بلکه به راه انداختن جنگ روحانی بر علیه دیدگاه ذهنی خود باشد که به چنین وضع ستمکارانه و دردناکی دامن زده است. در پرتو حقیقت یکی بودن کل هستی، همکاری و توافق امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر می‌شود، از اینرو برای رفع این نادانی روحانی که انسانیت را در بر گرفته،

اساسی ترین وظیفه‌ی آنها‌یی که در بازسازی بشریت عمیقاً احساس مسئولیت می‌کنند، این است که نهایت تلاش خود را بنمایند.

نفع شخصی باید از تمام دوا‌یر زندگی محو شود

جنگ‌ها صرفاً برای تعدیل مادی به وجود نمی‌آیند، بلکه اغلب نتیجه‌ی شناسایی نسنجیده با منافع محدودی هستند که از طریق وابستگی، آنها را بخشی از آن دنیایی به شمار می‌آوریم که به عنوان «مال من» در نظر گرفته می‌شود. *تعدیل مادی، تنها بخشی از مسالهی وسیعتر برقراری تعدیل روحانی است. این تعدیل نه تنها مستلزم محو شدن خودی محدود از جنبه‌های مادی زندگی می‌باشد، بلکه مستلزم برجیده شدن خودی محدود از آن دوا‌یری است که بر زندگی عقلانی، احساسی و فرهنگی انسان نیز اثر گذار می‌باشند.*

حتی تعدیل مادی نیز مستلزم فهم روحانی است

این تصور که مسالهی بشریت، صرفاً مسالهی به دست آوردن نان است، پایین آوردن بشریت به سطح حیوانی می‌باشد. حتی زمانی که انسان به کار محدودِ تامین تعدیلی کاملاً مادی می‌پردازد، تنها هنگامی در این کار پیروز می‌شود که به درک روحانی رسیده باشد. مردم باید درک کنند تا زمانی که عشق و از خودگذشتگی جایگزین نفع شخصی نشده است، تعدیل اقتصادی امکان‌پذیر نبوده و هیچ طرحی نیز برای ایجاد تشریک مساعی به ثمر نمی‌رسد. در غیر این صورت، انسان‌ها حتی با بهترین وسایل و کارایی در زمینه‌های مادی نیز نمی‌توانند از کمبودها و ستیزها در امان باشند.

جایگاه واقعی علم

انسانیت نوینی که از تنگنای مشقات و تلاش‌های کنونی پدیدار می‌شود، علم و دستیابی‌های کاربردی آن را نادیده نمی‌گیرد. از اینرو اشتباه است اگر با دید ضد-روحانی به علم نگاه کنیم. بنا بر روشی که از علم استفاده می‌شود، یا می‌تواند در راه روحانی کمک نماید یا مانع آن گردد. همان گونه که هنر حقیقی، جنبه‌ی روحانی را ابراز می‌دارد، استفاده‌ی درست از علم نیز می‌تواند بیان‌گر رضایت خاطر روح باشد. حقایق علمی مربوط به بدن فیزیکی و زندگی آن در عالم خاکی، می‌تواند واسطه‌ای برای شناخت روح از خودش شود اما برای رسیدن به این هدف، می‌باید آنها را در درک روحانی که گسترده‌تر است، جای داد و این مستلزم درک ثابت و دائمی از ارزش‌های حقیقی و پایدار می‌باشد. حقایق علمی و دستاوردهای آن در نبود چنین درک روحانی، ناگزیر مورد استفاده‌ی نابودی متقابل قرار گرفته و مسئول استحکام زنجیرهای اسارت روح می‌شود. پیشرفت همه جانبه‌ی بشریت، تنها هنگامی میسر است که علم و مذهب دست در دست هم داده و پیش بروند.

نیاز به تجربه روحانی

تمدن آینده که به انسانیت نوین روح می‌بخشد، آن را در لفاف اصول عقلانی خشک نمی‌پیچد، بلکه با تجربیات واقعی روحانی، جانی دوباره به آن می‌بخشد. این تجربیات روحانی وابسته به حقایق عمیق‌تری هستند که در دسترس عقل محض نبوده و نمی‌توانند به تنهایی زاینده‌ی عقل باشند. حقیقت روحانی را می‌توان اغلب توسط عقل بیان نمود و مسلماً عقل برای انتقال آن به دیگران تا حدی

مفید است اما عقل به خودی خود نمی‌تواند انسان را قادر به داشتن تجربه روحانی نماید یا اینکه آن را قابل انتقال به دیگران سازند. دو نفر که تجربه‌ی سردرد داشته‌اند، می‌توانند متقابلاً تجارب خود را مورد بررسی قرار داده و از طریق عقل آن را برای یکدیگر روشن سازند. اما فردی که هرگز تجربه‌ی سردرد نداشته است حتی همه‌ی توضیحات عقلانی نیز او را قادر به درک سردرد نمی‌سازند. توضیحات عقلانی، هرگز نمی‌توانند جایگزین تجربیات روحانی گردند؛ آنها حداکثر می‌توانند زمینه‌ساز آن باشند.

ماهیت و جایگاه تجربیات روحانی

تجربه‌ی روحانی پیچیده‌تر از آن است که به وسیله‌ی عقل محض درک شود و برای تاکید این نکته، اغلب آن را تجربه‌ی عرفانی می‌نامند. عرفان، اغلب چیزی ضد-عقلانی، مبهم، مغشوش، غیر عملی و بی‌ارتباط با تجربه به نظر می‌رسد. اما عرفان حقیقی در واقع هیچ یک از اینها نیست. هنگامی که عرفان را بینش حقیقت الهی بدانیم همچنانکه هست، آنگاه هیچ مغایرتی با منطق ندارد. عرفان نوعی از ادراک است که کاملاً روشن و به حدی کاربردی است که می‌توان آن را در هر لحظه، مبنای زندگی قرار داد و در وظایف روزمره آن را ابراز نمود. ارتباط عرفان با تجربه چنان عمیق است که از یک جهت می‌توان گفت درک نهایی تمامی تجربیات است. هنگامی که یک تجربه‌ی روحانی را عرفانی می‌نامیم، شخص نباید فرض کند که آن چیزی ماورای طبیعی است یا اینکه فراسوی فهم آگاهی انسان است، بلکه منظور این است که در دسترس عقل محدود انسان قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه عقل به فراسوی محدودیت‌های خود گذر کرده

و با درک مستقیم از حقیقت بی‌کران روشن گردد. مسیح هنگامی که می‌گفت «همه چیز را رها کنید و از من پیروی نمایید» او راه تجربه‌ی روحانی را نشان می‌داد. بدین معنا که انسان می‌باید با ترک تمامی محدودیت‌ها، خود را در زندگی بی‌کران خداوند برقرار سازد. تجربه‌ی روحانی حقیقی نه تنها مستلزم شناخت روح از آسمان‌های برتر آگاهی است، بلکه در بر گیرنده‌ی نگرشی درست نسبت به وظایف دنیوی نیز می‌باشد و اگر تجربه‌ی روحانی ارتباط خود را با مراحل گوناگون زندگی از دست بدهد، آنگاه چیزی نیست بجز یک واکنش عصبی که فرسنگ‌ها از تجربه‌ی روحانی به دور است.

تجربه‌ی روحانی زاینده‌ی گریز نیست

تجربه‌ی روحانی که به انسانیت نوین جان می‌بخشد و آن را نیرومند می‌سازد، نمی‌تواند نتیجه‌ی واکنش به خواست‌های سخت و سازش‌ناپذیر واقعیت‌های زندگی باشد. آنان که گنجایش سازش با جریان زندگی را ندارند، گرایش پیدا می‌کنند تا از واقعیت‌های زندگی کنار کشیده و در قلعه‌ی تخیلات خود- ساخته پناه گیرند و محافظت شوند. چنین واکنشی، نتیجه‌ی تلاشی است که فرد با گریز از خواست‌های زندگی در راستای تداوم هستی مجزای خود انجام می‌دهد. این کار، تنها می‌تواند با ایجاد یک احساس مجازی از امنیت و خود-کامل بودن، راه حلی کاذب برای مشکلات زندگی ارائه نماید و به جای پیشرفت به سوی راه حل جاودان، باعث انحراف از راه حقیقی الهی گردد. انسان در پی حفاظت هستی مجزای خود، با اتکا به گریز، دائماً توسط امواج سهمگین زندگی از پناهگاه‌های

تخیلی خود بیرون رانده شده و درد و رنج‌های جدیدی را بر خود
فرا می‌خواند.

انسانیت نوین وابسته به رسوم ظاهری نمی‌شود

درست همان‌گونه که شخص از طریق گریز می‌خواهد به تجربه‌ی
مجازی خود چنگ بزند، گاهی نیز با شناسایی نسنجیده به ظواهر،
رسوم، سنت‌ها، تشریفات، مراسم مذهبی و قراردادهای اجتماعی در
پی حفاظت از آن برمی‌آید. آیین‌ها، رسوم ظاهری، مراسم مذهبی،
تشریفات، سنت‌ها و قراردادهای اجتماعی در بیشتر موارد، مانع آزاد
شدن زندگی نامحدود می‌شوند اما چنانچه در آنها انعطاف‌پذیری و
سازگاری برای بروز زندگی نامحدود وجود داشته باشد، به جای
ایجاد مانع، می‌توانند به تحقق زندگی الهی بر روی زمین کمک
نمایند. اما اغلب این احتمال وجود دارد که آنها به خودی خود و
مستقل از زندگی الهی که امکان ابراز آن را دارند، ادعای ارزش و
اعتبار نمایند. در چنین حالتی، هر نوع وابستگی به آداب و رسوم
ظاهری، سرانجام به محدودیت و محرومیت شدید زندگی می‌انجامد.
*انسانیت نوین از بند زندگی ناشی از محدودیت‌ها آزاد می‌شود و به
زندگی خلاق روح در گستره‌ای نامحدود آزادی عمل می‌بخشد. او
زنجیرهای وابستگی به آداب و رسوم ظاهری را گسسته و یاد می‌گیرد
تا آنها را مطیع خواسته‌های روح گرداند. بدین ترتیب، زندگی محدود
ناشی از ارزش‌های خیالی و مجازی از میان برداشته شده و جای
خود را به زندگی نامحدود که در حقیقت الهی مستقر گشته می‌دهد
و محدودیت‌های خودی مجزا که از طریق واسطه‌ی ارزش‌های
مجازی می‌زیسته، تحت تاثیر درک حقیقی از بین می‌روند.*

شناسایی با گروه‌های محدود شکلی از خودی محدود است

شخص همان‌گونه که با گریز از زندگی یا با شناسایی خود از طریق رسوم ظاهری در پی حفظ هستی مجزای خود برمی‌آید، همچنین ممکن است با شناسایی خود توسط یک طبقه‌ی اجتماعی محدود، کیش، آیین، فرقه، مذهب و یا جداسازی‌هایی که بر اساس جنسیت انجام می‌دهد، به این کار تحقق بخشد. در این حالت ممکن است به نظر برسد که شخص از طریق شناسایی خود با یک کلیت بزرگتر، هستی مجزای خود را از دست داده است اما در واقع اغلب توسط چنین شناسایی، او هستی مجزای خود را ابراز می‌دارد و احساس جدایی از کسانی که به طبقه‌ی اجتماعی، ملیت، آیین، فرقه، مذهب یا جنسیت دیگری تعلق دارند، برای او لذت‌بخش می‌شود.

خودی محدود از طریق تضادها زنده است

هستی مجزا توسط شناسایی با یک تضاد و مقایسه خود با تضاد دیگر به وجود می‌آید. شخص ممکن است از طریق شناسایی خود با یک عقیده در مقایسه با عقیده‌ی دیگر و یا برداشت خود از خوبی‌ها در مقایسه با بدی‌ها، در پی حفاظت از هستی مجزای خود باشد. اما آنچه از شناسایی با گروه‌های محدود یا آرمان‌های محدود به دست می‌آید، غرق شدن واقعی هستی مجزا نبوده، بلکه تنها تشابهی از آن است. غرق شدن واقعی خودی محدود در اقیانوس عالم‌گیر هستی، مستلزم تسلیم کامل تمامی شکل‌های هستی مجزا می‌باشد.

امید به آینده

توده‌ی عظیم انسان‌ها در چنگ تمایلات جدایی‌آفرین خودی محدود و ادعاهای آن گرفتار گشته و فردی که مغلوب تماشای به زنجیر درآمدن و اسارت بشریت شده است، مطمئناً آینده برای او چیزی بجز ناامیدی بی‌امان در بر نخواهد داشت. برای به دست آوردن دیدگاهی درست از رنج و درماندگی کنونی بشریت، شخص می‌باید واقعیت‌های اخیر را با نگاهی عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهد. برای آنهایی که تنها با نگاه سطحی به وضع دنیا می‌نگرند، امکانات واقعی انسانیت نوین پنهان است اما این امکانات وجود داشته و تنها نیاز به جرعه‌ی درک روحانی دارند تا کاملاً فعال شده و به اجرا در آیند. نیروهای شهوت، نفرت و حرص، به رنج و آشوب‌های بی‌شماری دامن می‌زنند *اما ویژگی نجات دهنده‌ی ماهیت انسانی این است که همیشه نوعی از عشق، حتی در میان نیروهای جدایی‌افکن وجود دارد.*

عشق باید از محدودیت‌ها آزاد باشد

حتی جنگ‌ها نیز مستلزم همکاری مشترک هستند اما دامنه‌ی این همکاری از طریق شناسایی با گروه‌های محدود و آرمان‌های محدود، به طور مصنوعی محدود می‌گردد. *جنگ‌ها اغلب توسط نوعی از عشق تداوم می‌یابند اما این عشق به طور صحیح درک نشده است. عشق برای اینکه خود را دریابد، می‌باید از تمامی بندها رهایی یافته و نامحدود گردد. عشق در تمامی مراحل زندگی انسان یا به صورت نهفته وجود دارد و یا توسط جاه طلبی‌های شخصی، غرور نژادی، رقابت‌ها یا وفاداری‌های کوتاه نظرانه و وابستگی به جنسیت، ملیت،*

فرقه، طبقه‌ی اجتماعی و مذهب، محدود و مسموم گردیده است. اگر دوباره زنده شدن انسانیت آرزوی ما است، قفل دل انسان می‌باید گشوده شود تا عشقی نوین در آن تولد یابد، یعنی عشقی که فاسد‌نشدنی و از هر نوع حرص فردی و جمعی، کاملاً آزاد است.

عشق به خودی خود گویا است

انسانیت نوین با آزاد شدن عشق در مقیاس فراوان و نامحدود پا به عرصه وجود می‌گذارد و این آزاد شدن عشق، با بیداری روحانی که مرشدان کامل به وجود می‌آورند، امکان‌پذیر می‌گردد. عشق نمی‌تواند تنها زاییده‌ی اراده باشد، زیرا شخص با به کار گرفتن اراده، حداکثر می‌تواند وظیفه‌شناس گردد. فرد ممکن است با سعی و کوشش موفق شود تا کردار ظاهری خود را با برداشتی که از راستی و خوبی دارد وفق دهد اما چنین کرداری از لحاظ روحانی بی‌ثمر است، زیرا زیبایی درونی ناشی از خودجوشی عشق را ندارد. عشق باید خود به خود از درون بجوشد و با هیچ نیروی درونی یا بیرونی، مهار شدنی نیست. عشق و اجبار با یکدیگر سازش ندارند. اگرچه عشق را نمی‌توان به کسی تحمیل نمود اما می‌توان از طریق خود عشق آن را بیدار ساخت. عشق اساساً به خودی خود گویا است؛ آنهایی که عشق ندارند، آن را از آنهایی که عشق دارند می‌گیرند. دریافت‌کنندگان عشق نمی‌توانند آن را از دیگران گرفته و واکنشی در مقابل آن نشان ندهند، چون این به خودی خود، ذات عشق است. عشق حقیقی شکست‌ناپذیر و مقاومت‌ناپذیر است و به قدرت گرفتن و گسترش خود ادامه می‌دهد تا سرانجام تمام کسانی که تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند را دگرگون سازد. بشریت از طریق تاثیر

گذاری آزادانه و بی‌قید و شرط عشق پاک از یک قلب به قلب دیگر، به حالت جدیدی از هستی و زندگی دست می‌یابد.

نجات انسانیت از طریق عشق الهی

اگر بپذیریم که ادعای هستی الهی جهانی، عظیم‌ترین ادعا است و بدون استثنا در برگیرنده‌ی همگان و همه چیز است، آنگاه عشق نه تنها در زمینه‌های اجتماعی، ملی و بین‌المللی ایجاد صلح، توافق و شادی می‌نماید، بلکه روشنایی پاک و زیبایی خود را نیز نمایان می‌سازد. عشق الهی در مقابل یورش‌های دوگانگی، مقاوم و شکست‌ناپذیر است و به خودی خود بیان‌گر الوهیت می‌باشد. این عشق، انسانیت نوین را با نقشه‌ی الهی هماهنگ ساخته و نه تنها شیرینی جاودان و مسرت بی‌کران را به زندگی شخصی عرضه می‌کند، بلکه عصر انسانیت نوین را نیز پایه‌گذاری می‌نماید. انسانیت نوین با عشق الهی، هنر زندگی توأم با همکاری و همدلی را فرا می‌گیرد. او خود را از بند ظلم ظواهرِ مرده گسسته و زندگی خلاق همراه با دانش روحانی را آزاد می‌سازد. انسانیت نوین تمامی تخیلات را به دور افکنده و در حقیقت الهی مستقر می‌گردد. او از آرامش و مسرت جاویدان بهره‌مند شده و وارد زندگی جاویدان می‌شود